

ست مقام ادعو در عمل و اناؤه معنی آن و ابو علی یارا اسم فعل میگوید یعنی ادعو  
 یکی اینوقت فعل محذوف نباشد مخفی نماند که مخاوی اگر مضاف و شبه مضاف  
 نباشد و معرفه بود قبل نرا یا بعد آن سببی خواهد بود بران حرف و حرکت که در غیر  
 صورت نرا بان مرفوع شود مثل یازید و یارجل و یازیدان و یازیدان  
 و اگر بلام استغاثه آید مجرور شود نحو یازید و اگر الف استغاثه آید مرفوع شود  
 یازیداه باحق برای وقت و لام استغاثه و الف آن جمع نشوند و اگر مضاف و شبه  
 مضاف باشد نحو یا عبدا لله و یا طاهرا لعا جلا و یا معرفه باشد نحو یا رجلا برای  
 غیر معین و نحو یا حسنا و جمه ظریفا پس منصوب خواهد بود و در ندای معرفت اللهم  
 ایها و ایها و ایها از زیاده کنند نحو یا ایها الرجل و ایها المرأه و ایها الرجل  
 و حذف آخر ندای تحقیقا که آنرا ترخیم گویند بدون ضرورت رواست بشرط مذکور  
 در کتب نحو یا حاریر یا حاریرت و بر مندوب نیز حرف ندای آید و مختص برای آن  
 و راسته نحو یازیدان و یا حشرنا فصل مفعول فیه زمانی و مکانی را گویند که در آن  
 فعل کرده شود نحو حضرتت یوم الجمعة و جلست خلفک و دخلت فی  
 المسجد فی الکیل و نصب آن از فعل بشرط می باشد که فی مقدر شود فصل مفعول  
 فیه را می گویند نحو حضرتت یوم الجمعة و قدت عن الحرب جینا و زجان  
 مفعول مطلق فعل محذوف می گویرای آذبتة بالظرب تا دینا و جبتک فی  
 القعود عن الحرب جینا و منصوب شود از فعل و قییکه لام در مقدر باشد پس  
 در ضربت للتادیب منصوب نشود فصل مفعول مع آنرا گویند که بعد و او یعنی مع  
 مذکور باشد و شریک بفاعل بود در صدور فعل خواه بفعول در وقوع فعل نحو استغاثه

الماء والخشبة وضربتك وزيدا والنهر مستوماؤه والخشبة  
 وزيدك ضاربك وحجرا ونحو الماء والخشبة در جواب کسی که پرسد  
 استوی و مضروب باشد از فعل یا معنی فعل توسط واو یعنی مع نزد جمهور و اصل  
 گاهی فعلی باشد تحقیقا یا تقدیرا چنانچه گذشت و گاهی معنوی باشد نحو ما لك فا  
 ماشا لك وزيدا یعنی ما تصنع وزيدا **فصل** حال از اگویند که باین کند  
 بیات فاعل یا مفعول بر یارود و نحو جاءني زيد را كبا و ضربت عمرا اخنوقا  
 و كلمت زيدا قائمین و تردید فی الدار قائما و ناصب آن فعل است یا مشاب  
 فعل نظما یا تقدیرا چنانکه گذشت نحو انما ضارب زيدا قائما یا معنی فعل نحو هذا زيد  
 حاكما یعنی انبه و اسیر زيدا حاكما و اصل غالب در حال اینست که نکره بود  
 گاهی معرفه باشد نحو ضربت زيدا وحده پس بعضی این را معنی منفرد اگویند و اصل  
 در ذوالحال اینست که معرفه باشد و گاهی نکره بود پس تقدیم حال بر و واجب گردد  
 نحو ضربت ذاكبا رجلا و اگر حال جمله اسمیه باشد پس واو و ضمیر ذی الحال در آن  
 ضرورت نحو جئت و انما ذاكبا و جئت انت ذاكبا و جاء وهو ذاكبا  
 و فقط واو نیز درست است نحو قوله عليه السلام كنت نبيا و اذ قربت الماء و الظین  
 و فقط ضمیر ضعیف است نحو كلمته فوقه الی فی و اگر حال جمله فعلیه بود که در آن  
 مضارع مثبت باشد صورت ضمیر خواهد بود نحو جاءني زيد کسب و در جمله فعلیه  
 که در آن مضارع منفی است یا ماضی مثبت و یا منفی واو و ضمیر هر دو باشند یا یکی از این  
 در ماضی مثبت لفظ قد نیز ضرورت مفوظ باشد نحو جاءني زيد قد ذاكبا خواه مقدر  
 جاء و که حضرت صدور هم بر آنکه حال دو قسم است منتقد آنکه قید عامل باشد



حسب العوالم خواهد بود نحو ما جاء في الأثر زيداً وصار آيت الأزيداً  
 مَرَّتْ بِكَ الأيتانيد و اینوقت مستثنی را مفرغ گویند و گاهی در کلام موجب ترویج  
 صحیح شوند و مستثنی منه مذکور شود معرب علی حسب العوالم میشود نحو قُرْآنُ الرَّحْمٰنِ  
**کذا فصل** بر آنکه مضاف الیه و انما مجرور میباشد و شرط اضافة اینست که  
 مضاف اسم بود و او را از تنوین برای اضافة خالی کنند و اضافة بر دو گونه است  
 اول لفظی معنی در لفظ اضافة است نه در معنی و آن اضافة صفت است بسوی فاعل  
 او یا مفعول او و این قسم فائده تخفیف دهد در لفظ بحد تنوین یا نون شمیة و جمع <sup>تعریف</sup>  
 و تخصیص پس از نسبت جاز شد الضار یا زید و الضار یو زید و جاز نیست الضار  
 زید چه در هیچ تخفیف نیست زیرا که تنوینش بسبب لام تعریف دور شده است لیکن در ارجاء  
 وارو میگوید که لام بعد اضافة است و جاز شد الضار یو الرجل بسبب مشابهت  
 و الضار یو و مانند آن نزد کسی که مضاف گوید بسبب مشابهت ضار یکم و م معنوی  
 و آن آنرا گویند که صفت مضاف بسوی مفعول نباشد و آن سه قسم است معنی به لام جاز  
 مضاف الیه از جنس مضاف منظر آن نباشد نحو غلام زید و معنی من بیانیه جائیکه مضاف  
 جنس مضاف باشد نحو خاتمة قضیه و معنی فی جائیکه مضاف الیه منظر مضاف باشد نحو  
 الیوم و اضافة معنوی فائده تعریف دهد اگر مضاف الیه معرفه باشد چنانکه گذشت و  
 فائده تخصیص اگر مضاف الیه نکره باشد نحو غلام رجل و در اضافة معنوی مضاف  
 از لام تعریف اگر یافته شود مجر و کنند و اگر علم باشد نکره کنند نحو یا محمد کرم و کوفیان که  
 الأربعة الی بنار و نحو آن میگویند ضعیف است تخفی نماید که اضافة مصدر بسوی فاعل  
 و مفعولش معنوی نیست **فصل** نعت آنرا گویند که حال موصوف بیان کنند <sup>حقیقت</sup>



ماده و قائمه آن تخصیص است اگر موصوف نکره بود و توضیح است اگر موصوف معرّف بود  
 نحو رجلٌ كَرِيمٌ وَ زَيْدٌ الْقَائِلُ وَ كَأْسٌ شَانِيَةٌ بِأَنَّهَا بِأَوَّلِ جُمْلَةٍ لِيَسْمَعَ اللَّهُ الرَّحْمَنُ  
 الْحَمْدَ وَ اعْتَقِدْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ وَ آن دو قسم است صفت بحال  
 و صفت بحال متعلّقیه در اول مطابقت با موصوف ضرورت دره امر اعراب یعنی  
 رفع نصب جر و تعریف و تکمیل و افراد و تشبیه و جمع و تکریم و تائید مثلش گذشت در  
 دوم در پنج اول مطابقت خواهد بود در باقی لحاظ فاعل صفت کرده خواهد شد و صفت  
 تابع فاعل خود خواهد بود نحو امرأَةٌ قَائِمَةٌ بِهَا وَ رَجُلٌ قَائِمَةٌ بِذَنبِهِ وَ  
 قَائِمٌ غَلَامَةٌ وَ رَجُلٌ قَاعِدَةٌ جَارِيَةٌ وَ آن فصل عطف با حرف  
 آزا گویند که ثانی و اول در هر دو مقصود باشند و متوسط میشود در آن هر دو یکی از دو  
 حرف عطف که و او و فا و ثم و حتی و اما با کسر و آنم و لا و بل و لکن و یعنی آنی مفقود  
 گویند نحو جَاءَنِي زَيْدٌ وَ عَمْرٌ وَ فَخَالِدٌ بَلَّغْتُهُمْ خُدَامَهُمْ إِلَى خَيْرِ ذَلِكَ  
 مَعْلُومٌ مَثَلِ مَعْلُومٍ عَلَيْهِ يَبْدَأُ بِأَعْرَابٍ وَ غَيْرِهِ فَصَلِّ تَأْكِيدَ آزَا گویند که اول  
 ثابت کند نسبت تا تو هم بسوی دیگر نشود نحو ضَرَبَ زَيْدٌ زَيْدٌ وَ ضَرَبَ ضَرْبَ  
 زَيْدٍ خواه در شمول نحو جَاءَنِي الْقَوْمُ كُلُّهُمْ وَ آن نیز در اعراب تابع مابقی است  
 و آن دو قسم است تأکید لفظی که تکریر لفظ اول باشد چنانچه گذشت و تأکید معنوی که  
 با لفاظ مخصوصه میشود و آن نَفْسُهُ وَ عَيْنُهُ وَ كِلَاهُمَا وَ كِلَاهُ وَ أَجْمَعٌ وَ أَكْتَعُ  
 وَ أَتَمَعُ وَ أَصْبَعُ پس در اول مختلف میشود یعنی ضمیر هر دو باعتبار مو که نحو نَفْسُهُ  
 نَفْسُهُمَا نَفْسُهُمَا نَفْسُهُنَّ وَ عَيْنُهُ عَيْنُهُمَا عَيْنُهُمَا عَيْنُهُنَّ  
 عَيْنُهُنَّ و کلا خاص برای تأکید تشبیه در کل باختلاف ضمائر نحو كِلَاهُمَا





**فصل** موصول آنکه جز تمام برای کلام نشود بدون صله و عائدیکه در آن صله بود  
 آن و صله اش جمله خبریه بود و عائد بسوی موصول غالباً ضمیر است بسوی آن  
 الف و لام موصول اسم فاعل و مفعول میباشد و موصولات **الذی** برای **و الذی**  
 مذکر و **الذی** برای واحد مؤنث و **الذیان** و **الذین** برای تثنیه مذکر و **الذاتان**  
 و **الذاتین** برای تثنیه مؤنث و **اولی** بر وزن **علی** برای جمع هر دو اما مشهور در  
 جمع مذکرت **والذین** و **الذاتی** و **الذاتی** و **الذاتی** برای جمع مذکر خاصه و **الذاتی**  
 و **الذاتی** برای جمع مؤنث خاصه و **و** در غیر ذوی العقول خاصه و **من** در ذوی  
 العقول و **آی** بمعنی **الذی** و **آیه** بمعنی **الذی** و **ذو** بر ذی **طی** بمعنی **الذی** و **الذی** و **عائ**  
 اگر عمده نبود حذف آن رواست نحو **الذی** ضربه **یحیی** عنیدی ای **الذی** تثنی  
**فصل** اسمای افعال آن که اسما باشند بمعنی فعل ماضی یا امر خواهیها  
 ای **بعث** و **رید** و **ید** ای **فعل** زیداً و مانند آن و در اینجا تفصیلت **فصل**  
 اصوات آنکه انسان از زبان آوازی مشابه آوازی دیگر برارد چنانچه غاق مشابه  
 زغ یا آنکه به بهائم آواز کرده شود برای خواندن آنها برای زجر یا غیر آن چنانچه  
 قنجه مشد و مخفف برای خواندن شتر صاحب غایت تحقیق گوید آواز کرده شود بسوی  
 بهائم برای زجر آنها نحو حوس یا خواندن آنها مثل لکس لفظ خواندن غنم یا راندن آنها  
 چون هیچ لفظ راندن مگ یا انگختن آنها بر سپهر چنانچه **بج** لفظ بر انگختن شتر بر رفتن  
**فصل** ترکیبات آنکه دو اسم یا دو فعل یا دو حرف یا مختلفین جمع شوند و یک گردند  
 قبل ترکیب و بعد آن در آن هر دو نسبت نباشد پس اگر ثانی متضمن حرف بود هر دو  
 بی شوز چنانچه از **عشر** و **عشر** و **عشر** که بواسطه مشابهت با تثنیه در حدیث

صاحب زمین در این کتاب  
 آن که در کلام موصول  
 بسوی حیوانی  
 خواستن آن  
 میباشد مثل  
 حیوانی  
 برای  
 آنکه  
 از زبان  
 آوازی  
 مشابه  
 آوازی  
 دیگر  
 برارد  
 چنانچه  
 غاق  
 مشابه  
 زغ  
 یا آنکه  
 به بهائم  
 آواز  
 کرده  
 شود  
 برای  
 زجر  
 یا  
 غیر  
 آن  
 چنانچه  
 قنجه  
 مشد  
 و  
 مخفف  
 برای  
 خواندن  
 شتر  
 صاحب  
 غایت  
 تحقیق  
 گوید  
 آواز  
 کرده  
 شود  
 بسوی  
 بهائم  
 برای  
 زجر  
 آنها  
 نحو  
 حوس  
 یا  
 خواندن  
 آنها  
 مثل  
 لکس  
 لفظ  
 خواندن  
 غنم  
 یا  
 راندن  
 آنها  
 چون  
 هیچ  
 لفظ  
 راندن  
 مگ  
 یا  
 انگختن  
 آنها  
 بر  
 سپهر  
 چنانچه  
 بج  
 لفظ  
 بر  
 انگختن  
 شتر  
 بر  
 رفتن  
**فصل**  
 ترکیبات  
 آنکه  
 دو  
 اسم  
 یا  
 دو  
 فعل  
 یا  
 دو  
 حرف  
 یا  
 مختلفین  
 جمع  
 شوند  
 و  
 یک  
 گردند  
 قبل  
 ترکیب  
 و  
 بعد  
 آن  
 در  
 آن  
 هر  
 دو  
 نسبت  
 نباشد  
 پس  
 اگر  
 ثانی  
 متضمن  
 حرف  
 بود  
 هر  
 دو  
 بی  
 شوز  
 چنانچه  
 از  
 عشر  
 و  
 عشر  
 و  
 عشر  
 که  
 بواسطه  
 مشابهت  
 با  
 تثنیه  
 در  
 حدیث





بکسر نحو ثلاث عشرة امرأة وتسع عشرة امرأة وعشرون وثلاثون  
 وأربعون وخمسون وستون وسبعون وثمانون وتسعون  
 أو امرأة ذكر ومونث برابرند واین را اعتقودنا مند و هر چه زائد شود بر هر عقدی  
 در مذکور و اخذی برای مونث گفته خواهد شد و بعد آن تا عقد دیگری از اصول  
 ذکر بهر اه عقد بطریق عطف ترکیب داده برای ذکر گفته خواهد شد نحو احد و عشرون  
 رجلا و اثنتان و عشرون رجلا و ثلثة و عشرون و اربعة و عشرون  
 رجلا تا ثلثون و علی هذا القياس احد و ثلثون رجلا و احد و اربعون تا تسعة  
 و تسعون همچنین کی از اصول مونث بهر اه عقد بطریق مذکور برای مونث نحو  
 احدی و عشرون امرأة و اثنتان و ثنتان و عشرون امرأة و ثلاث  
 و عشرون ا و اربع و عشرون امرأة و علی هذا القياس احد و ثلثون اثنتان  
 و ثلثون امرأة و احد و اربعون امرأة تا تسع و تسعون امرأة و یکویست  
 مائة و الف در واحد مرد و ما اثنان و الفان در ثقیه مرد و با بدو نسبت  
 ذکر تیز اعداد و دویست مشهور کافی بود و زاهدان بر بیان مختصا کردیم قطعه ممیز از عدد و بیست  
 جهت دان + زسه تا و ده همه جمع است و مکسور + زده تا صد همه منصوب و مفرد + صد  
 بر تریه فرست مجرور + نحو ثلثة رجال و ثلاث نساء الی عشر رجال و عشرون  
 و نحو احد عشر رجلا و احد عشر امرأة الی تسعة و تسعين رجلا و تسع  
 و تسعين امرأة و نحو مائة رجل و امرأة و الف رجل و امرأة فصل فی  
 سه علامت است الف محدود در موضع رابع و الف مقصوره و تا نیکه در وقت با گردن  
 خمره و حلی و در وجه <sup>بهمین</sup> ذکر است که اسامی معدوده سماعی که مونث از نحو ستمائة

وکنه ض و شمس و دایر و قدیر و خیر **فصل** بدانکه مصدر عمل فعل خود کند  
 اگر مفعول مطلق نباشد چه اگر مفعول مطلق بود پس فعل عامل خواهد بود یا در آنست که  
 اگر مفعول لازم بود محض فاعل رافع کند و مفعول نخواهد نمود **عجیبی** قیام زید و اگر  
 متعدی باشد فاعل ارفع و مفعول نصب کند **عجیبی** ضرب زید اگر  
 و معمول مصدر بر مقدم نشود و نه در ضمیر بود و ذکر فاعل هم در و ضرورت جاز است  
 اصناف مصدر نسبی فاعلش نحو قوله تعالی **لولا دفع الله الناس لسوی مفعول**  
**عجیبی** ضرب اللیث الجراد و ضرب یوم الجمعة و ضرب التادیب  
**فصل** اسم فاعل عمل فعل خود کند بطریق مذکور بشرط معنی حال و استقبال و موخر  
 بودن آن از مبتدا یا موصول یعنی الف لام یا موصوف یا ذوات حال یا بمنزله استفهام  
 یا مای فیة نحو زید قائم ابوه و جاء الضارب ابوه عمر و رجل ضارب  
 ابوه عمرا و زید را کبا فوسه و قائم زید و ما قائم زید پس اگر برای  
 بوجه صفت واجب شود نحو زید ضارب عمر و امس و اینوقت اگر برای او  
 معمول دیگر باشد برای آن فعل مقدر کنند نحو زید معطی عمر و در هر حال امس ای  
 اعطاء در هر حال کسائی جاز دارد و اعمال آن و اگر بر و الف لام تعریف داخل شود  
 در جمیع از منته عمل نماید نحو ضربت بزید الضارب ابوه عمر الان او غدا  
 او امس و اسم مفعول مثل اسم فاعل است در همه امور و اگر فعل لازم باشد صفت مشبیه  
 مشتق شود و آن مثل اسم فاعل است در ولالت بر معنی مگر اسم فاعل بر معنی صورت  
 کند و این بر معنی ثبوت کحسب شدید و صعیب و آن نیز عمل فعل خود کند بشرط  
 اعتقاد بر امور مذکوره بالا در جمیع از منته بلا خصوصیت حال و استقبال **فصل**

ع  
 اگر مفعول مطلق نباشد چه اگر مفعول مطلق بود پس فعل عامل خواهد بود یا در آنست که  
 اگر مفعول لازم بود محض فاعل رافع کند و مفعول نخواهد نمود  
 متعدی باشد فاعل ارفع و مفعول نصب کند  
 و معمول مصدر بر مقدم نشود و نه در ضمیر بود و ذکر فاعل هم در و ضرورت جاز است  
 اصناف مصدر نسبی فاعلش نحو قوله تعالی لولا دفع الله الناس لسوی مفعول  
 عجیبی ضرب اللیث الجراد و ضرب یوم الجمعة و ضرب التادیب  
 فصل اسم فاعل عمل فعل خود کند بطریق مذکور بشرط معنی حال و استقبال و موخر  
 بودن آن از مبتدا یا موصول یعنی الف لام یا موصوف یا ذوات حال یا بمنزله استفهام  
 یا مای فیة نحو زید قائم ابوه و جاء الضارب ابوه عمر و رجل ضارب  
 ابوه عمرا و زید را کبا فوسه و قائم زید و ما قائم زید پس اگر برای  
 بوجه صفت واجب شود نحو زید ضارب عمر و امس و اینوقت اگر برای او  
 معمول دیگر باشد برای آن فعل مقدر کنند نحو زید معطی عمر و در هر حال امس ای  
 اعطاء در هر حال کسائی جاز دارد و اعمال آن و اگر بر و الف لام تعریف داخل شود  
 در جمیع از منته عمل نماید نحو ضربت بزید الضارب ابوه عمر الان او غدا  
 او امس و اسم مفعول مثل اسم فاعل است در همه امور و اگر فعل لازم باشد صفت مشبیه  
 مشتق شود و آن مثل اسم فاعل است در ولالت بر معنی مگر اسم فاعل بر معنی صورت  
 کند و این بر معنی ثبوت کحسب شدید و صعیب و آن نیز عمل فعل خود کند بشرط  
 اعتقاد بر امور مذکوره بالا در جمیع از منته بلا خصوصیت حال و استقبال فصل

مشتوق میشود از فعل تا دلالت کند بر زیادتی موصوف بر غیر آن در اصل فعل مشتق  
 فعل مذکور از قسم یون و عیب ظاهری نباشد و ثلاثی مجرد بود پس اگر عیب باطنی باشد  
 تقضیل از آن مشتوق میشود نحو **أَحْمَقُ** و **أَبْكَدُ** و اگر عیب یا لون ظاهری باشد اسم مشتق  
 از مشتوق نشود بلکه فعل صفت که در آن معنی زیادت بود نحو **أَحْمَرُ** و **أَعْوَجُ** و آن در اسم  
 ظاهر عمل بگردد در مانند ما رأیت رجلاً أحسن فی عینیه الکحل منه فی  
**عین زید** **فصل** افعال قلوب که آنها افعال یقین و شک نیز گویند سه از آن برای  
 شک **نَحَوَظَنْتُ** و **حَسِبْتُ** و **خَلَّيْتُ** و سه از آن برای یقین **نَحَوَعَلِمْتُ** و **وَدَّعَلِمْتُ**  
 و **وَجَدْتُ** و اینها گاهی برای شک نیز آید و این افعال بر جمله اسمیه دخل شوند و هر دو  
 جزو انصب کنند و واجب است که اگر یکی از دو مفعول آنها مذکور شود دیگری هم مذکور شود و  
 اگر مخدوف شود هر دو مخدوف شوند **نَحَوَظَنْتُ** زیداً **فأَصْدَلًا** و علی بذل القیاس و قیاسه این  
 افعال از هر دو مفعول خود موخر شوند یا متوسط جائز است **بطل** عمل **یها** **نَحَوَظَنْتُ** **فأَعْلَمُ**  
**ظَنْتُ** و **زید** **ظَنْتُ** **فأَعْلَمُ** و گاهی اینها بر مگر معنی هم می آیند که در ذکر آن  
 میشود **فصل** افعال ناقصه آنکه بر فاعل تمام نشوند بلکه کلمه دیگر سوای آن میخوانند تا  
 تمام شوند و آن منحصر است در هر چه بر فاعل خود تمام نشود آن ناقصه خواهد بود و گوییم  
 کرده باشند یا نه و هر چه ناقصه است گاهی تامة میگردد و جا نیکی بر فاعل تمام شود اسم راجع  
 کنند و خبر را نصب کنند نحو **صَادَ زیدٌ فَأَمَّا** و جائز است تقدیم اخبار آنها بر اسمای آنها  
 در پر موضع **نَحَوَگان** **فَأَمَّا** زید و در تقدیم اخبار بر ذات آنها اختلاف است **فصل**  
 افعال مقاربه آنکه دلالت کنند بر قرب امید ثبوت خبر برای اسم نحو **عَسَى** زید **لأن** **یجرح**  
 یا بر قرب حصول خبر برای اسم **یجرح** **لأن** **یجرح** یا بر شروع حصول خبر بر اسم را نحو **کُنْتُ**

مشتوق از این است و در اصل مشتق است  
 از مشتوق نشود بلکه فعل صفت که در آن معنی زیادت بود  
 ظاهر عمل بگردد در مانند ما رأیت رجلاً أحسن فی عینیه الکحل منه فی  
 عین زید فصل افعال قلوب که آنها افعال یقین و شک نیز گویند سه از آن برای  
 شک نَحَوَظَنْتُ و حَسِبْتُ و خَلَّيْتُ و سه از آن برای یقین نَحَوَعَلِمْتُ و وَدَّعَلِمْتُ  
 و وَجَدْتُ و اینها گاهی برای شک نیز آید و این افعال بر جمله اسمیه دخل شوند و هر دو  
 جزو انصب کنند و واجب است که اگر یکی از دو مفعول آنها مذکور شود دیگری هم مذکور شود و  
 اگر مخدوف شود هر دو مخدوف شوند نَحَوَظَنْتُ زیداً فأَصْدَلًا و علی بذل القیاس و قیاسه این  
 افعال از هر دو مفعول خود موخر شوند یا متوسط جائز است بطل عمل یها نَحَوَظَنْتُ فأَعْلَمُ  
 ظَنْتُ و زید ظَنْتُ فأَعْلَمُ و گاهی اینها بر مگر معنی هم می آیند که در ذکر آن  
 میشود فصل افعال ناقصه آنکه بر فاعل تمام نشوند بلکه کلمه دیگر سوای آن میخوانند تا  
 تمام شوند و آن منحصر است در هر چه بر فاعل خود تمام نشود آن ناقصه خواهد بود و گوییم  
 کرده باشند یا نه و هر چه ناقصه است گاهی تامة میگردد و جا نیکی بر فاعل تمام شود اسم راجع  
 کنند و خبر را نصب کنند نحو صَادَ زیدٌ فَأَمَّا و جائز است تقدیم اخبار آنها بر اسمای آنها  
 در پر موضع نَحَوَگان فَأَمَّا زید و در تقدیم اخبار بر ذات آنها اختلاف است فصل  
 افعال مقاربه آنکه دلالت کنند بر قرب امید ثبوت خبر برای اسم نحو عَسَى زید لأن یجرح  
 یا بر قرب حصول خبر برای اسم یجرح لأن یجرح یا بر شروع حصول خبر بر اسم را نحو کُنْتُ



كَلْفِقٍ وَكَوْبٍ وَجَعَلٍ وَآخِذٍ زَيْدًا أَنْ يَخْرُجَ أَوْ يَخْرُجُ مِمَّ فَعَالٍ اسْمٍ رَافِعٍ كَتَبُوا خَبْرًا  
 هُوَ نَجْرُ فِعْلٍ مَضَارِعٍ بُوَدَّ مَكْرًا يَكْرُ فِي رَأْسِ نَجْرٍ غَالِبًا مِي آيِدُ وَرَثَانِي بِالْعَكْسِ وَرَثَانِث  
 تَنَابُيْتِ **فصل فعل تعجب** آنکه با وحدوث تعجب بیان کرده شود هر چه از او است **فصل**  
 مِي آيِدُ فِعْلٍ تَعْجِبُ مِمَّ مِي آيِدُ وَالْأَفْلَاوُ أَنْزَاوُ صَنِيعُهُ هَيْتَ مَا أَفْعَلُهُ وَأَفْعِلُ بِهِ نَحْوُ مَا أَكْثَمُ  
 زَيْدًا وَأَعْظَمُ بَيْدًا وَإِذَا رَاعَى بَاشَدُ وَتَعْجِبُ لَفْظُ مَا أَشَدَّ بِمَا أَشَدَّ بِهِ مِي آيِدُ نَحْوُ  
 مَا أَشَدَّ أَخْضِرًا زَيْدًا وَأَشَدَّ بِأَخْضِرًا بِهِ چنانچه در ایسم تفصیل رایعی مانند لفظ اشده  
 مِي آيِدُ نَحْوُ مَا أَشَدَّ اسْتَجْرًا جَاءُ وَفِعْلٍ تَعْجِبُ تَصْرِيحًا تَقْدِيمًا وَتَاخِيرًا مَنِي شُورُ وَدَرِيَانِ تَرْكِيبِ  
 طَوَّلٌ مَيَشُودُ **فصل افعال مع وضم** آنکه مع وضم بان پیدا کرده شود و آن چهارند  
 نِعْمٌ وَبَيْسٌ وَسَاءٌ وَحَبْدٌ نَحْوُ نِعْمِ الرَّجُلِ زَيْدٌ وَنِعْمَ غُلَامُ الرَّجُلِ زَيْدٌ وَ  
 نِعْمَ رَجُلًا زَيْدٌ وَعَلَى هَذَا التَّحْقِيقِ بَيْسٌ سَائِرٌ لَكِنَّ دَرَجَاتِهَا أَفْعَالٌ مَعُودَةٌ وَتَغْيِيرُهَا نَحْوُ حَبْدًا زَيْدٌ

## خاتمه باب و

بر آنکه بعد لفظ نحو مثل مانند آن اگر یک مثال باشد دیگر مثال هم خواهد بود و اگر دو مثال باشد  
 دیگر مثال نخواهد بود و در واقع چند باشد چه بر یک زبان بر دو نحو مثل بگیرست چنانکه بگوئی جوان  
 نحو انسان و بگویی انسان یا بگوئی جسم مثل انسان و فوس پس درین بر دو صورت  
 سائل سوال مثال سوم نمیرسد اگر چه در اول قسم دیگر نیست و در ثانی هست و گاهی بعد  
 آن یک مثال میباشد و احتمال بگیریم نبود و این تفصیل است چنانچه بگوئی واجب الوجود مثل  
 احد تعالی است همین بود در باب ثانی که مذکور شد مبنی تعالی و احسانه و کرمه نواله الحمد و  
 الشکر والمدح اولاً و آخراً و نظایر او بَلِّغْنَا اللَّهُمَّ إِنِّي لَا أَسْتَطِيعُ عَلَى حَمْدِكَ وَشُكْرِكَ  
 فَاشْكُرْ لِي عَلَى نَفْسِكَ عَدَدَ مَا أَحَاطَ بِهِ عِلْمِي هُدَى الدُّهُورِ وَالشُّكْرُ



بوده است در اول ولا تُرید الله الا ان نریم نوره است در ثانی اگر چه در ثبات  
 احوالی مفرغ خائز نیست دیگر واقع شدن عطف بلفظ ولا بعد اثبات در قول  
 شاعر **ابی الله ان اسمو بامر ولا آب چینی قال الله لی لا تسهم باقر**  
 و لا آب بوده است اگر چه بعد اثبات بولا عطف جائز نیست صاحب مفسنی گوید  
 اقرب نیست که ابی الله یعنی لم یرد الله باشد و ان اسمو بمعنی خود دیگر زیادت  
 لا در قول او تعالی ما منعک الا تسجد از جهت است که نزد این سیده مانع از  
 شی گویا امر میباشد برای ممنوع بانکه نکند آن شی را پس گویا که گفته شد در آیه کریمه  
 قال لک لا تسجد صاحب مفسنی گوید که اقرب است که ما منعک الا تسجد بمعنی ما الذی  
 امرک ان لا تسجد باشد پس کلمه لا افاده منفی خواهد نمود دیگر است شدن بمعنی  
 در قول شاعر **اذا رضیت علی بنو قشیر** چه بر منی اینجا بمعنی اقبل متعدی  
 است اگر چه رضی بمعنی متسع میشود کسائی گوید که جائز است سبب حمل بر فیض آن که  
 بیوه است دیگر حکایت کرده است ابو عمرو بن العطار النحوی که شنید از شخصی سکن  
 مین که میگفت **فلان لغوب الله کناپی فاحترها** پس ابو عمرو پرسید که لغوب  
 مؤنث است یا مذکر که فاعل مذکر است چرا گفتی گفت منبذانی که کتاب بمعنی صحیفه مؤنث است  
 دیگر گفت ابو عبیده و تمسکه خواند رویه بن العجاج **هیهنا خلق طمرن**  
**و بلق + گانه فی الجله تو لبع البهق +** که اگر ضمیر گانه بسوی خطوط راجع است  
 پس گانه بسوی خطوط مؤنث است و اگر بسوی سواد و بن راجع کنی پس گانه بسوی  
 مرجع تشبیه است گفت که بسوی خطوط راجع نمودم و آنرا بمعنی ذلک ذکر گرفتیم دیگر  
**خاة مررت برجل ابی عثیره فنهسه و بقوم عرب کلهم و یقاع**

و لا یسجد الله الا ان یرید الله ان یراه  
 الا اناسم نوره و لا بعد اثبات  
 در قول شاعر  
 ابی الله ان اسمو بامر ولا آب  
 چینی قال الله لی لا تسهم باقر  
 و لا آب بوده است  
 اگر چه بعد اثبات بولا  
 عطف جائز نیست  
 صاحب مفسنی گوید  
 اقرب نیست که ابی الله  
 یعنی لم یرد الله باشد  
 و ان اسمو بمعنی خود  
 دیگر زیادت  
 لا در قول او تعالی  
 ما منعک الا تسجد  
 از جهت است که  
 نزد این سیده  
 مانع از  
 شی گویا امر  
 میباشد برای  
 ممنوع بانکه  
 نکند آن شی  
 را پس گویا  
 که گفته شد  
 در آیه کریمه  
 قال لک لا  
 تسجد صاحب  
 مفسنی گوید  
 که اقرب است  
 که ما منعک  
 الا تسجد  
 بمعنی ما  
 الذی امرک  
 ان لا تسجد  
 باشد پس  
 کلمه لا  
 افاده منفی  
 خواهد نمود  
 دیگر است  
 شدن بمعنی  
 در قول  
 شاعر  
 اذا رضیت  
 علی بنو  
 قشیر چه  
 بر منی  
 اینجا  
 بمعنی  
 اقبل  
 متعدی  
 است  
 اگر چه  
 رضی  
 بمعنی  
 متسع  
 میشود  
 کسائی  
 گوید  
 که  
 جائز  
 است  
 سبب  
 حمل  
 بر  
 فیض  
 آن  
 که  
 بیوه  
 است  
 دیگر  
 حکایت  
 کرده  
 است  
 ابو  
 عمرو  
 بن  
 العطار  
 النحوی  
 که  
 شنید  
 از  
 شخصی  
 سکن  
 مین  
 که  
 میگفت  
 فلان  
 لغوب  
 الله  
 کناپی  
 فاحترها  
 پس  
 ابو  
 عمرو  
 پرسید  
 که  
 لغوب  
 مؤنث  
 است  
 یا  
 مذکر  
 که  
 فاعل  
 مذکر  
 است  
 چرا  
 گفتی  
 گفت  
 منبذانی  
 که  
 کتاب  
 بمعنی  
 صحیفه  
 مؤنث  
 است  
 دیگر  
 گفت  
 ابو  
 عبیده  
 و  
 تمسکه  
 خواند  
 رویه  
 بن  
 العجاج  
 هیهنا  
 خلق  
 طمرن  
 و  
 بلق  
 +  
 گانه  
 فی  
 الجله  
 تو  
 لبع  
 البهق  
 +  
 که  
 اگر  
 ضمیر  
 گانه  
 بسوی  
 خطوط  
 راجع  
 است  
 پس  
 گانه  
 بسوی  
 خطوط  
 مؤنث  
 است  
 و  
 اگر  
 بسوی  
 سواد  
 و  
 بن  
 راجع  
 کنی  
 پس  
 گانه  
 بسوی  
 مرجع  
 تشبیه  
 است  
 گفت  
 که  
 بسوی  
 خطوط  
 راجع  
 نمودم  
 و  
 آنرا  
 بمعنی  
 ذلک  
 ذکر  
 گرفتیم  
 دیگر  
 خاة  
 مررت  
 بر  
 رجل  
 ابی  
 عثیره  
 فنهسه  
 و  
 بقوم  
 عرب  
 کلهم  
 و  
 یقاع

گله می گویند بر فتح الفاظ تاکید یعنی نفسه و کلهم و گله زیرا چه اینجا هم در  
 جاده را یعنی مشتق گرفته ضمیر فاعل برای مشتق مستقر قرار داده اند و آنرا فتح در  
 و این الفاظ را برای آنها تاکید گفتند پس اب را یعنی والد و عرب را یعنی صحابه  
 و عرج را یعنی خشن گرفته اند بلکه اینک گفته می شود مشتق نموده است از خواری و اگر بفصل  
 خواری در بعضی کتب بسمه بین وجه دوم اینکه گاهی داده میشود شیء علم  
 شیء دیگر که در لفظ آن مشابهت داشته باشد فقط چنانچه زیادت آن کسوه بعد می  
 و موصوله سبب مشابهت لفظی با نافی که اکثر بعد آن لفظ آن زیاده شود مثال  
 کقول الشاعر **وَجَّحَ الْفَقْرُ لِحَيْرِ مَا انْزَلَتْهُ عَلَى الشَّرِّ خَيْرُ الْاَنْزَالِ نَزْلًا**  
 مثال موصوله کقول الشاعر **يُرْتَجَى الْمَرْءُ مَا انْ لَا يَرَاهُ وَ تَعْرِضُ دُونَ اَخِي**  
 الخلوب پس این هر دو معمول از قول الشاعر **مَا انْ رَأَيْتَ نَوَاحِي**  
**بِئْسَ تَفْرِيعٌ دِيكُوْرٌ خَوْلٌ لَامٌ اَبْدَا بِرِئَايِ نَافِيَةٍ بِمِثْ شَابِهَةٍ اَوْ لَيْتَ اَكْمُوْصُوْلَه**  
 که بتدا باشد کقول الشاعر **لَمَّا اَغْفَلْتُ شُكْرَكَ فَاصْطَفَانِي بِفَكْفٍ وَ**  
**عَطَايَايَ حُلَّ مَائِي** و این معمول است بر قوله **لَمَّا اَصْفَهَ حَسَنٌ دِيكُوْرٌ خَوْلٌ**  
 لام ابتدا بعد آن شده که حرف جواب بود یعنی نعم سبب مشابهت لفظی او با آن  
 بالفعل چنانچه بعضی قرار در قول او **تَالِي مَا اَكْمُوْصُوْلَه** آن کسیران گفته اند و اگر خواری  
 دیگر تفویضات کثیره خواهند بود **وجه سوم** اینکه گاهی داده میشود شیء علم شیء دیگر  
 که در لفظ و معنی هر دو با آن مشابهت داشته باشد چنانچه خواریان میگویند که آن  
 در اسم ظاهر عمل میکند سبب مشابهت لفظی و معنوی آن به فعل تعجب که آن سبب  
 عمل در اسم ظاهر میکند **تفریع دیگر** باز در نزد خواریان تصغیر فعل تعجب سبب

در صورت کسیران















صیغه	فعل	صیغه	فعل	صیغه	فعل	صیغه	فعل
فعل ماضی	فعل مضارع	فعل ماضی	فعل مضارع	فعل ماضی	فعل مضارع	فعل ماضی	فعل مضارع
۱۹	۲۵	۱۹	۲۵	۱۹	۲۵	۱۹	۲۵
قرات سعد	قرات سعید	قرات سعد	قرات سعید	قرات سعد	قرات سعید	قرات سعد	قرات سعید
۱۲	۱۷	۱۲	۱۷	۱۲	۱۷	۱۲	۱۷
انزلین	انزلین	انزلین	انزلین	انزلین	انزلین	انزلین	انزلین
۱۵	۲۸	۱۵	۲۸	۱۵	۲۸	۱۵	۲۸
ابلیحان	ابلیحان	ابلیحان	ابلیحان	ابلیحان	ابلیحان	ابلیحان	ابلیحان
۱۸	۲۹	۱۸	۲۹	۱۸	۲۹	۱۸	۲۹
چناک	چناک	چناک	چناک	چناک	چناک	چناک	چناک
۱۸	۳۰	۱۸	۳۰	۱۸	۳۰	۱۸	۳۰
ماضی	ماضی	ماضی	ماضی	ماضی	ماضی	ماضی	ماضی
۱۲	۳۱	۱۲	۳۱	۱۲	۳۱	۱۲	۳۱
بخدم کند	بخدم کند	بخدم کند	بخدم کند	بخدم کند	بخدم کند	بخدم کند	بخدم کند
۱۴	۳۳	۱۴	۳۳	۱۴	۳۳	۱۴	۳۳
مساقط	مساقط	مساقط	مساقط	مساقط	مساقط	مساقط	مساقط
۱۵	۳۴	۱۵	۳۴	۱۵	۳۴	۱۵	۳۴
ومسیما	ومسیما	ومسیما	ومسیما	ومسیما	ومسیما	ومسیما	ومسیما
۸	۳۵	۸	۳۵	۸	۳۵	۸	۳۵
حرفی	حرفی	حرفی	حرفی	حرفی	حرفی	حرفی	حرفی
۱۳	۳۶	۱۳	۳۶	۱۳	۳۶	۱۳	۳۶
اولست	اولست	اولست	اولست	اولست	اولست	اولست	اولست
۱۴	۳۷	۱۴	۳۷	۱۴	۳۷	۱۴	۳۷
جندلی	جندلی	جندلی	جندلی	جندلی	جندلی	جندلی	جندلی
۱۹	۳۸	۱۹	۳۸	۱۹	۳۸	۱۹	۳۸
آن	آن	آن	آن	آن	آن	آن	آن
۴	۳۹	۴	۳۹	۴	۳۹	۴	۳۹
دوم	دوم	دوم	دوم	دوم	دوم	دوم	دوم
۳	۴۰	۳	۴۰	۳	۴۰	۳	۴۰
حیث	حیث	حیث	حیث	حیث	حیث	حیث	حیث
۴	۴۱	۴	۴۱	۴	۴۱	۴	۴۱
سعی	سعی	سعی	سعی	سعی	سعی	سعی	سعی
۱۴	۴۲	۱۴	۴۲	۱۴	۴۲	۱۴	۴۲
نشود	نشود	نشود	نشود	نشود	نشود	نشود	نشود
۱۳	۴۳	۱۳	۴۳	۱۳	۴۳	۱۳	۴۳
نکند	نکند	نکند	نکند	نکند	نکند	نکند	نکند
۱۹	۴۴	۱۹	۴۴	۱۹	۴۴	۱۹	۴۴
ادبار	ادبار	ادبار	ادبار	ادبار	ادبار	ادبار	ادبار
۴	۴۵	۴	۴۵	۴	۴۵	۴	۴۵
الجلوکة	الجلوکة	الجلوکة	الجلوکة	الجلوکة	الجلوکة	الجلوکة	الجلوکة
۱۰	۴۶	۱۰	۴۶	۱۰	۴۶	۱۰	۴۶
تقلیل	تقلیل	تقلیل	تقلیل	تقلیل	تقلیل	تقلیل	تقلیل
۱۱	۴۷	۱۱	۴۷	۱۱	۴۷	۱۱	۴۷
وقیل	وقیل	وقیل	وقیل	وقیل	وقیل	وقیل	وقیل
۱۰	۴۸	۱۰	۴۸	۱۰	۴۸	۱۰	۴۸
لقت	لقت	لقت	لقت	لقت	لقت	لقت	لقت
۹	۴۹	۹	۴۹	۹	۴۹	۹	۴۹
صفش	صفش	صفش	صفش	صفش	صفش	صفش	صفش
۸	۵۰	۸	۵۰	۸	۵۰	۸	۵۰
سعدان	سعدان	سعدان	سعدان	سعدان	سعدان	سعدان	سعدان
۱۳	۵۱	۱۳	۵۱	۱۳	۵۱	۱۳	۵۱
نسكر	نسكر	نسكر	نسكر	نسكر	نسكر	نسكر	نسكر
۱۴	۵۲	۱۴	۵۲	۱۴	۵۲	۱۴	۵۲
اعلته	اعلته	اعلته	اعلته	اعلته	اعلته	اعلته	اعلته
۱۸	۵۳	۱۸	۵۳	۱۸	۵۳	۱۸	۵۳
ظننت	ظننت	ظننت	ظننت	ظننت	ظننت	ظننت	ظننت
۱۸	۵۴	۱۸	۵۴	۱۸	۵۴	۱۸	۵۴
مفتوح	مفتوح	مفتوح	مفتوح	مفتوح	مفتوح	مفتوح	مفتوح

این کتاب در بیان لغت است و در آن کلماتی که در لغت آمده است و در این کتاب توضیح داده شده است و در این کتاب کلماتی که در لغت آمده است و در این کتاب توضیح داده شده است و در این کتاب کلماتی که در لغت آمده است و در این کتاب توضیح داده شده است

